

سخنی با همه توده‌ای‌ها

نشریه «نامه مردم»

در کدام جبهه قرار دارد؟

توطئه جدید رژیم ملیه نیروهای اپوزیسیون نام مقاله‌ای است در شماره ۴۴۰ «نامه مردم» که اخیراً تخصص خاصی در کشف توطئه‌های خیالی یافته است. «نامه مردم» این بار، به بهانه اینکه گویا حزب موسوم به «پان ایرانیست» مجدداً در ایران به راه افتاده است، باز هم پای «راه توده» را به میان کشیده است و در مورد خطر «حزب‌سازی» در ج.ا.، با تکرار مکرورات، می‌نویسد: «پخش شایعات مختلف راجع به قریب‌الوقوع بودن آزادی برخی از احزاب، از جمله «حزب توده»، نشانگر این حقیقت است، که سیاست سرکوبگرانه رژیم از ایجاد گوناگون و بفرنجی برخوردار است، که هشیاری و بیداری جدی نیروهای مترقی و دمکراتیک را جلب می‌کند. برای رژیم احزاب «اپوزیسیون»، که در انتها مبلغ حفظ ج.ا. و ساختار ارتجاعی و قرون وسطانی «ولایت فقیه» زیر هر لوابی، حتی «مارکسیستی-انقلابی»، باشند، نه تنها هیچ خطری ندارد، بلکه این خاصیت را نیز دارد، که به نظام کنونی، که حتی به اعتراف سران آن دیگر مشروعیتی نزد مردم ندارد، قانونیت بخشیده و آمل و اهداف توده‌های زجر دیده و محروم را به قربانگاه ارتجاع حاکم می‌برد. «نامه مردم» شماره ۴۲۶، نقل از نامه مردم شماره ۴۴۰، ص ۱۷.

البته مقصود واقعی اینگونه جملات برای همه معلوم است و هدف، نه انشای حزب «پان ایرانیست»، بلکه این ادعای ساده‌لوحانه است، که گویا ج.ا. قصد آن دارد، که حزبی را بنام «حزب توده ایران» در چارچوب «فقط ج.ا. و ساختار ارتجاعی و قرون وسطانی ولایت فقیه»، ولی زیر لوای «مارکسیستی-انقلابی»، آزاد اعلام کند و بدین ترتیب «آمل و اهداف توده‌های زجر دیده و محروم را به قربانگاه ارتجاع» برد.

با توجه به اینکه هم اکنون در داخل کشور گروه‌ها و احزاب و سازمان‌های ملی و مذهبی دیگری، مثلاً نظیر «نهضت آزادی» وجود دارند، برای هر کس، که «نامه مردم» را می‌خواند، این سؤال مطرح می‌شود، که چگونه است که سران ج.ا. بجای اینکه فعلاً، اهداف «آزادی»، یا «توطئه» ادعایی «نامه مردم» را از همین «احزاب» شروع کنند، به یاد حزب توده ایران افتاده‌اند و می‌خواهند آزادی آن را، ولو زیر لوای «مارکسیستی-انقلابی»، برقرار کنند. و یا شاید پیش خود تصور کنند، که حتماً حزب توده ایران دارای ویژگی خاصی است و احتمالاً رهبری کنونی آن، چنان سیاست «خرمندان‌های» را در پیش گرفته است، که توانسته چند صد هزار نفر را در صفوف خود گردآورد و تمام جنبش و خلق را بدنبال خود بکشد، که سران ج.ا. این چنین دستپاچه شده و به تکاپو افتاده‌اند، که به هر قیمتی که هست، «رهبری» را از کف با کفایت او بریابند و به افراد «تالیق» و وابسته به خود واگذار نمایند.

اما کسانی که این چنین «با کفایت» و پاسدار «آمل و اهداف توده‌ها» هستند، چه می‌گویند و چه خواسته‌های «عظیم» را مطرح می‌کنند، که از طریق آن می‌توان آنها را از پاسداران «ارتجاع»، که ظاهراً مخالفین شعار «طرده ولایت فقیه» را تشکیل می‌دهند، تفکیک کرد. برای این منظور باز هم به «نامه مردم» مراجعه کنیم: «اصولی مانند آزادی کلیه زندانیان سیاسی، آزادی احزاب و سازمان‌های سیاسی و صنفی، انحلال ارگان‌ها سرکوبگر و لغو اصل «ولایت فقیه» از جمله مسائلی هستند، که می‌توانند راه را برای رسیدن به زمینه‌های گسترده‌تر همکاری باز کنند» («نامه مردم» شماره ۴۴۱، ص ۲).

برسر آزادی زندانیان سیاسی و احزاب و انحلال ارگان‌های سرکوبگر، که کسی با کسی اختلافی ندارد. بنابراین معلوم می‌شود، که دعوا بر سر «لغو» یک اصل در قانون اساسی است، که گویا بر سر آن صف «ارتجاع» و «آزادی» از یکدیگر مشخص می‌شود. ادعای حزب‌سازی و حمله به «راه توده» و منشوش

کردن بحث‌ها و ... همه برای توجیه همین استدلال و شعار گمراه‌کننده‌ایست، که همچنان در آخر صفحه اول نشریه «نامه مردم»، انتشار می‌یابد.

اختلاف بر سر چیست؟ آیا «راه توده» با «لغو اصل ولایت فقیه» مخالف است؟ و آیا هر کس، که بگوید، لغو یک اصل در قانون اساسی نمی‌تواند شعار تعیین کننده سرنوشت یک جنبش باشد، پاسدار ارتجاع است و می‌خواهد «آمل و اهداف توده‌های محروم را به قربانگاه» برد؟

حزب توده ایران و اصل ولایت فقیه

رهبری حزب توده ایران، حتی در همان سال‌های پس از انقلاب و به هنگام رای دادن به قانون اساسی، اصل ولایت فقیه را متناسب با آرمان‌های انقلاب نمی‌دانست. بنظر ما، آنچه که در قانون اساسی بعنوان «ولایت فقیه» آمده بود، در واقع عبارت بود از جمع کردن کلیه ویژگی‌های آیت‌الله خمینی، هم به عنوان رهبر انقلاب، و هم به عنوان یک رهبر مذهبی، در یک بند از قانون. لذا صرفنظر از همه مسایل دیگر، گنجاندن اصلی، به این شکل در قانون اساسی، لاقول، کار خردمندانه نبود و به همین دلیل، ما نخستین حزب و تنها حزبی بودیم، که در همان زمان این اندیشه و پیش‌بینی درست را مطرح ساختیم، که اصل «ولایت فقیه» در دوران حیات آیت‌الله خمینی، با مسئله‌ای برخورد نخواهد کرد، اما سرنوشت آن در دوران پس از وی معلوم خواهد بود. در همین حال، رهبری حزب این واقعیت عینی و مستقل را در نظر می‌گرفت، که آیت‌الله خمینی، مانند هر «رهبر انقلاب»، بر فراز «قانون» قرار دارد. قانون تنها می‌تواند اختیارات وی را محدودتر کند و نه آنکه گسترش دهد و این محدودیت‌ها، در هر لحظه، به تصمیم شخص وی، می‌تواند برچیده شود. حزب به خوبی بر این واقعیت آگاهی داشت، که قدرت آیت‌الله «خمینی» از هیچ قانونی، جز قانون انقلاب، ناشی نمی‌شود و این قدرت، چه ما بخواهیم و چه نخواهیم و چه از آن خوشمان بیاید و چه خوشمان نیاید، وجود خواهد داشت. اما «جهتی»، که این قدرت به خود خواهد گرفت و اینکه به نفع کدام یک از طبقات و بر علیه کدام طبقات دیگر بکار خواهد افتاد، به عوامل مختلف و در تحلیل نهایی به سرنوشت مبارزه طبقات و اینکه چه طبقه‌ای حاکمیت را عداً در دست خواهد گرفت، بستگی خواهد داشت. لذا ما با آگاهی بر این واقعیات و با در نظر گرفتن وجود اصول دمکراتیک و مترقی در قانون اساسی و با امید به آنکه بتوان مبارزه را در جهت تعمیق انقلاب و تقویت صف نیروهای دمکراتیک پیش برد، به درستی از قانون اساسی حمایت کردیم. البته رهبری کنونی حزب، یا هیچ یک از این مسایل را دقیقاً نمی‌داند، و یا اگر می‌داند، به روی خود نمی‌آورد و به نحو مضحکی بدنبال ریشه اصل ولایت فقیه در کتاب‌های آیت‌الله خمینی می‌گردد! در هر حال، تا آنجا که به اصل «ولایت فقیه» مربوط می‌شود، حزب ما همیشه با لغو آن موافق بوده است، ولی این خواست، که حتی هنگام دادن رای به قانون اساسی در سخت‌ترین شرایط از سوی رهبری حزب اعلام شد، و همچنان مطرح است، ارتباطی با غلط بودن شعار «طرده باد رژیم ولایت فقیه» (که مفهوم وسیع‌تری از لغو اصل ولایت فقیه را، تا سرنگونی ج.ا. دربر می‌گیرد) ندارد.

آیا «نامه مردم» این را نمی‌داند، که مخالفت با یک «شعار»، بعنوان شعار بازگو کننده یک مرحله از جنبش، که باید توسط وسیع‌ترین اقشار اجتماعی (نه فقط جمع محدودی از روشنفکران جامعه) درک شده و به مهمترین خواست اقتصادی-سیاسی توده مردم تبدیل شود، با مخالفت با خواستی، که می‌توان در صورت تحقق شعار تاکتیکی و مرحله‌ای جنبش، خود به خود تحقق یابد، تفاوت دارد؟ بنظر می‌رسد که نه. اگر می‌دانست، شاید چنین نمی‌نوشت: «همانطور که در مقابله با رژیم شاه مبارزه با «سلطنت» حلقه کلیدی را تشکیل می‌داد و مردم یک صدا سخن از رفتن سلطنت راندند، امروز نیز «ولایت فقیه» و مبارزه با آن، حلقه اساسی پیکار با رژیم استبدادی کنونی را تشکیل می‌دهد» (شماره ۴۴۰، ص ۲) نویسنده «نامه مردم» یا نمی‌داند و یا به صرف اوست، فعلاً خود را به ندانستن بزند و به یاد نیآورد، که اتفاقاً در زمان شاه، حزب ما، حزبی بود، که با شعار «سرنگون باد نظام سلطنتی» مخالف بود و شعار «جبهه واحد ضد دیکتاتوری» را مطرح می‌کرد و علیرغم همه فحش‌هایی، که از طرف ماوارء چپ داده شد، حاضر به عقب‌نشینی نگردید. این بدان معنا نبود، که ما با سرنگونی سلطنت مخالفیم، برعکس، حزب ما بیش از همه برای آن مبارزه می‌کرد، بلکه با «سرنگونی سلطنت»، بعنوان شعار جنبش، مخالف بودیم. چرا؟ زیرا پذیرش یک «خواست»، بعنوان شعار روز جنبش، با خود معنا و الزاماتی دارد، که در صورت نادرستی آن، می‌تواند به شدت به مبارزه انقلابی آسیب برساند. مثلاً وقتی «طرده باد رژیم ولایت فقیه» را شعار روز جنبش بدانیم، در آن صورت می‌شویم مانند «نامه مردم»، که مدام بدنبال «توطئه» است. یک روز

«نامه مردم» و آزادی

«نامه مردم» در شماره ۲۰ (۱۷ آبان ۷۲)، در مقاله‌ای تحت عنوان «آزادی در چارچوب رژیم ولایت فقیه» ممکن نیست، چنین می‌نویسند: اگر بخواهیم یک تقسیم‌بندی کلی کرده باشیم، می‌توان طیف نیروهای سیاسی کشور را به دو جریان صده تقسیم کرد. آنان که خواستار «حفظ»، «اصلاح»، «رفرم» و یا «تصحیح» رژیم ولایت فقیه هستند و آنان، که معتقدند، در چارچوب رژیم ولایت فقیه اصلاحات امکان‌پذیر نیست. (همانجا ص ۲) «نامه مردم» می‌نویسد: «بیاد بیاوریم، که در شرایط اوجگیری انقلاب بهمن بود، که شاه پس از ۲۵ سال حکومت استبدادی، ناگهان «صدای انقلاب مردم» ایران را شنید و سخن از تشکیل شورای «سلطنت» و حتی اعطای دولت به مخالفان نسبتاً «کم‌خطر» کرد. امروز نیز اوضاع مشابهی در حال شکل‌گیری است» (همانجا ص ۲).

بدین ترتیب و به زعم نویسندگان «نامه مردم»، امروز اوضاع مشابهی با «شرایط اوجگیری انقلاب بهمن» در حال بوجود آمدن است و بنابراین کشف «نامه مردم»، رژیم می‌خواهد با اعطاء آزادی به طرفداران «اصلاح» و «رفرم» و «تصحیح» ولایت فقیه، از سرنگونی خود، یا لغو اصل «ولایت فقیه»، جلوگیری کند. نویسنده فراموش می‌کند، که اگر قرار آن است «آزادی» ادعایی «نامه مردم» در کار باشد، بوی آن نخست باید در داخل کشور و برای همان گروه‌های طرفدار «اصلاح» و «رفرم» به مشام برسد و با این حساب مثلاً گردانندگان نشریه «ایران فردا» و یاحقی سران نهضت آزادی، که در چارچوب قانون اساسی و واقعیت موجود ولایت فقیه فعالیت می‌کنند، جزو همان مخالفان «کم‌خطر» هستند و اکنون که ظاهراً شرایط مشابه با «اوجگیری» انقلاب بهمن بوجود آمده است، نان آنها دیگر حسابی باید در روغن باشد. اما ببینیم خود آنها چه نظری دارند: «ما عادت کرده‌ایم، از بیم آنکه مبادا در معرض تهمت قرار گیریم و یا انگیزه بخریم، افکار و آزادی سیاسی و مواضع اصلی خودمان را پنهان کنیم و آن را بصورت غیرمستقیم عرضه نماییم. وقتی نشریه‌ای نمی‌داند چند شماره آینده و حتی یک شماره آینده‌اش قابل چاپ خواهد بود...» (ایران فردا شماره ۱۲) و یا «تجربیات تاریخی نشان داده است، که هر زمان هرج و مرج و لجام گسیختگی در امور جامعه شدت پیدا می‌کند، آرزوی ظهور «دیکتاتور مصلح» در دل‌های ناآگاهان و ساده دلان جوانه می‌زند. رضاشاه از بیرون بر نظام و حکومت وارث انقلاب مشروطه تحمیل نشد، خود از کارگزاران حکومت بود و پیش از آن، توانایی خود را در سرکوب آزادی‌خواهان و نابودی نهضت جنگل و برقراری امنیت و حفظ نظام ثابت کرده بود. در واقع اکثر اعضای طبقه حاکم، علیرغم میل باطنی، از سر اضطراب و به خاطر حفظ نظام در برابر شورش‌ها و قیام‌های مردمی و فریادهای کشور، ابزار و اهرم‌های قدرت را به وی تفویض کردند.» (نوشته دکتر «پیمان» در ایران فردا-نقل از «راه توده» شماره ۲۷ ص ۱۹).

این است آن «توطئه آزادی» و شرایط مشابه با «اوجگیری» انقلاب بهمن، که «نامه مردم» از آن سخن می‌گوید. آنها که در داخل کشور زندگی می‌کنند، می‌دانند، که ما در شرایط مشابه «اوجگیری انقلاب بهمن» قرار نداریم، در شرایط مشابه با شرایط ظهور «رضاخان» قرار داریم، که باید آخرین ارثیه‌های انقلاب و ته مانده آزادی‌های موجود را بالا بکشند و به همه چیز نقطه پایان بگذارند. شاید در خارج از کشور، هر تحلیل نادرست و هر نوع تخیل‌پروری ممکن باشد، اما اوضاع داخل کشور، اجازه چنین پرت و پلاگونی‌ها را نمی‌دهد. اما همه اینها را، که به «شرایط» مربوط می‌شود به کنار بگذاریم و بیاییم حکم «آزادی» در چارچوب قانون ولایت فقیه ممکن نیست، را، مستقل از شرایط، بررسی کنیم.

«نامه مردم» باید این اصل ابتدایی را بداند، که بود و نبود «آزادی» فقط به ولی فقیه، یا رژیم ولایت فقیه، بستگی ندارد، بلکه به نیرویی، که در مقابل او قرار گرفته است هم، بستگی دارد. وقتی بگوییم «آزادی» در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست، یعنی اینکه، یقین داشته باشیم، تحت هیچ شرایط و به هیچ عنوان، این احتمال وجود ندارد، که اوضاع و احوال پدید آید، که در آن، نیروهایی، که امروز از آزادی بی‌بهره‌اند، آن چنان از قدرت برخوردار شوند، که بتوانند آزادی‌ها را برای خود برقرار کنند و یا از آنچنان قدرتی برخوردار باشند، که بتوانند ولایت فقیه، یا اصل آن را، لغو کنند. «نامه مردم» از کجا به چنین یقینی رسیده است؟ و چگونه و بر چه اساسی چنین احتمالی را از پیش، بطور کلی منتفی می‌داند؟ خود این استدلال آیا به معنی ابدی تلقی کردن اصل «ولایت فقیه» و نقش کنونی «ولی فقیه» نیست؟ آیا این نوع استدلال به معنای ترویج ناامیدی در جنبش و روحیه منفی‌بافی و پاسیویسم نیست؟ خود این نحوه استدلال، آیا این واقعیت را در خودش ندارد، که حتی برای تحقق پیدا کردن همان شعار غلطی، که بدان چسبیده‌اند، توان و ابتکار عمل ندارند و روحیه بی‌عقلی را بدین ترتیب ترویج می‌کنند. این نوع استدلال، نابرابری به پیکار

می‌گوید «آزادی» در چارچوب ولایت فقیه ممکن نیست، پس به جای اینکه در کنار هواداران آزادی قرار بگیریم و خواست آزادی را مطرح کنیم، باید نسبت به «توطئه» رژیم برای دادن «آزادی» هشدار دهیم. یک روز می‌گوید «آشتی ملی» در چارچوب ولایت فقیه ممکن نیست، پس، هر کس جان خود را به خطر اندازد و از ضرورت «آشتی ملی» سخن گوید، توطئه‌گر و وابسته به رژیم است. یک روز می‌گوید «مدالت اجتماعی» در رژیم ولایت فقیه ممکن نیست، پس به جای اینکه در مبارزه برای عدالت اجتماعی شرکت جویم، باید مبارزان عدالت اجتماعی را مسخره کنیم و پند و اندرزهای مفت و مجانی به آنها تحویل دهیم. خلاصه هیچ چیز در چارچوب ولایت فقیه ممکن نیست، تا لحظه‌ای، که این اصل از قانون اساسی حذف شود، یا رژیم «ولایت فقیه» برکنار گردد. در آن صورت ناگهان همه چیز ممکن می‌شود؛ حال به چه دلیل و روی چه حساب؟ معلوم نیست.

برای آنکه سطح درک نویسندگان «نامه مردم» را از اوضاع و احوال کنونی کشور بیشتر بفهمیم و بدانیم، که پیگیری شعار «طرد باد رژیم ولایت فقیه»، که آن را از مردمک چشم هم عزیزتر می‌دارند و هر کس را، که با آن مخالف است، «پاسدار ارتجاع» معرفی می‌کنند، حزب ما را به کجا کشانده است، بی‌مورد نمی‌دانیم، که به یکی دو نمونه توجه بیشتری داشته باشیم.

«نامه مردم» و مسئله آشتی ملی

«نامه مردم» در شماره ۲۶ (۲۲ شهریور ۷۲) در مقاله‌ای تحت عنوان «آیا «آشتی ملی» در چارچوب ساختار «ولایت فقیه» امکان‌پذیر است؟» چنین می‌نویسد: «هاشمی رفسنجانی در مصاحبه با اطلاعات اعلام می‌کند، که «نگران ایرانیان خارج از کشور» است و سردبیر «سلام» در پاسخ به خوانندگان خود، که خواهان پایان «انحصار مذهبی» در ایران هستند، این پیشنهاد را «بجا و عملی» توصیف می‌کند.»

نویسنده از همین و تنها همین دو جمله، چنین نتیجه می‌گیرد: «به گمان ما «نامه مردم» در مجموعه این سخنان و اظهار نظرها، یک محور صده وجود دارد، که توجه به آن از اهمیت اساسی برخوردار است. مجموعه نظریه‌های ابراز شده از سوی جناح‌های مختلف خواهان حفظ نظام کنونی، یعنی ساختار «ولایت فقیه» و یا به عبارت دیگر حفظ نظام ج.ا. است... پیشنهاد «آشتی ملی» از سوی برخی جناح‌های مذهبی، قبول ادامه حیات ج.ا. در مقابل به رسمیت شناخته شدن حق حیات نیروهای اپوزیسیون از سوی رژیم است.»

برای آنکه مسئله را کمی دقیق‌تر بررسی کنیم، بهتر است طرح خواست «آشتی ملی» را با دقت بیشتری دنبال کنیم. خواست «آشتی ملی» برای نخستین بار در تیرماه سال گذشته (۱۳۷۲) توسط روزنامه «سلام» در یکی از نامه‌های وارده و خطاب به «هاشمی رفسنجانی» مطرح گردید. بنا به نوشته «راه توده» (مرداد ماه ۷۲) نشریه «سلام» در نامه خود خطاب به رئیس جمهور، مسئله لزوم بازگشت آزادی‌ها را به جامعه مطرح کرد و نوشت «احزاب در چارچوب قانون اساسی کشور باید آزاد اعلام شوند». در این نامه از جمله گفته شد، که نخستین بحران کشور، همانا بحران سیاسی است و تنها با حل این بحران می‌توان بحران اقتصادی، فرهنگی و ... کشور را حل کرد و این ممکن نیست، مگر با سهم کردن مردم در سرنوشت کشور، که این نیز تنها با آزادی‌ها ممکن می‌شود (همانجا)

البته «هاشمی رفسنجانی» انصافاً از این نامه «استقبال» شایانی کرد و هنوز چند هفته‌ای از انتشار آن نگذشته بود، که سردبیر روزنامه «سلام» بطور راهزانه در وسط خیابان دستگیر گردید و مدیر مسئول روزنامه نیز به بهانه‌ای دیگر به محاکمه در دادگاه ویژه روحانیت کشانده شد. حال با این اوصاف، از جمله بی‌محتوای هاشمی رفسنجانی، که «نگران ایرانیان خارج از کشور» است و در واقع هدف آن فریب دادن نیروهای اپوزیسیون است، نتیجه‌ای بدین بزرگی گرفتن، که گویا او «آشتی ملی» را مطرح می‌کند، در خدمت چه هدنی، جز پوشاندن ماهیت واقعی داورده‌سته‌های راستگرایان در ج.ا. و سست و سوی خطرناک تحولات کنونی کشور نمی‌تواند قرار داشته باشد؟

این است نتیجه شعار به اصطلاح انقلابی «طرد ولایت فقیه». توطئه قتل عام نیروهای ضد امپریالیست و برقراری اختناق هر چه بیشتر تدارک دیده شود و جامعه را به سست، آن می‌برند، که دیگر کسی جرأت آن را نداشته باشد، که کله‌ای علیه امپریالیسم و وابستگی به صندوق بین‌المللی پول سخن بگوید و «نامه مردم» به جای افشای این جریان، به استناد چند کلمه بی‌معنی و تفسیر بی‌معناتر از آن، مدعی است که او خواهان «آشتی ملی» است.

اما این همه داستان نیست.

سخنی با همه توده‌ای‌ها (بقیه)

سیاسی-اجتماعی را درخود ندارد؟ حزب ما، پیوسته از هر روزنه‌ای برای هدایت جنبش در جهت اهداف مرحله‌ای استفاده کرده است، این شیوه تفکر و عمل در مندرجات «نامه مردم» وجود دارد؟ پاسخ دقیق به همه این سئوالات، در واقع می‌تواند نشان دهد، که دلیل پافشاری بر شعار غلط، برخاسته از نگرش غلط و پایه‌های سمیت تحلیل اوضاع ایران است. ماهیت «توطئه‌های اکتشافی» «نامه مردم» گویای آن راهی است، که رهبری حزب ما می‌رود و توده‌ای‌ها را می‌خواهد بدنبال خودبکشاند. مسئله اصلی اینجاست، که «نامه مردم» نمی‌بیند و نمی‌خواهد ببیند، که صف واقعی مبارزه، صف طرفداران شمار طرد «ولایت فقیه» در برابر مخالفان این شعار نیست، بلکه صف همه اقشار و طبقات خلق (کارگران، کشاورزان و کلیه اقشار میانی و سرمایه‌داری ملی) در برابر سرمایه‌داری بزرگ و وابسته، سف‌بندی واقعی است. صف نیروهای ضد امپریالیست و ترقیخواه در برابر امپریالیسم و وابستگان داخلی آنست. ماهیت «ولی فقیه» و یا وجود اصل ولایت فقیه، دولت، مجلس، رئیس دولت و خلاصه همه و همه در این چارچوب قابل تحلیل است و بود و نبودشان هم به نتیجه این پیکار بستگی دارد. آنها که در شرایط شدیدترین فشار در داخل کشور، از قانون اساسی دفاع می‌کنند، «کم‌خطر» و «مصلحه‌کار» نیستند، بلکه برای حفظ آخرین دست‌آوردهای انقلاب در برابر یورش امپریالیسم و ارتجاع می‌جنگند. سلطنت‌طلبانی، که در خارج از کشور برای دور کردن مردم مذهبی از سیاست می‌کوشند و اتفاقاً شمارشان با شمار «نامه مردم» در جدائی مذهب از سیاست (در جامعه مذهبی ایران) یکسان شده است، «انقلابی» و «سازش‌ناپذیر» نیستند، بلکه پیروزی طبقه خود را در شرایط کنونی، به طرح آن وابسته می‌بینند. سؤال این است، که «نامه مردم» (و نه همه توده‌ای‌ها) سرنوشت خود را به کدام جبهه پیوند خواهد زد؟